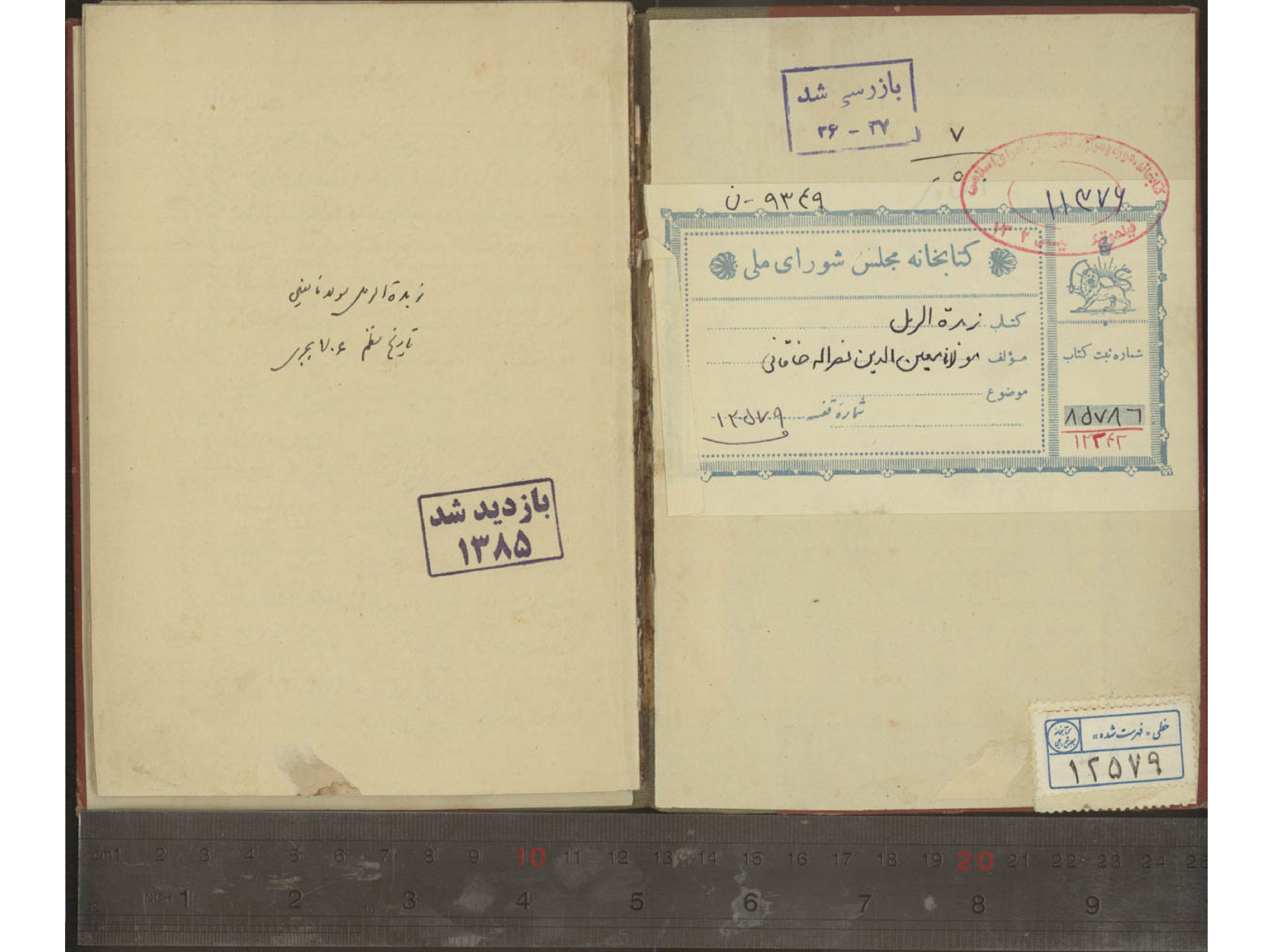
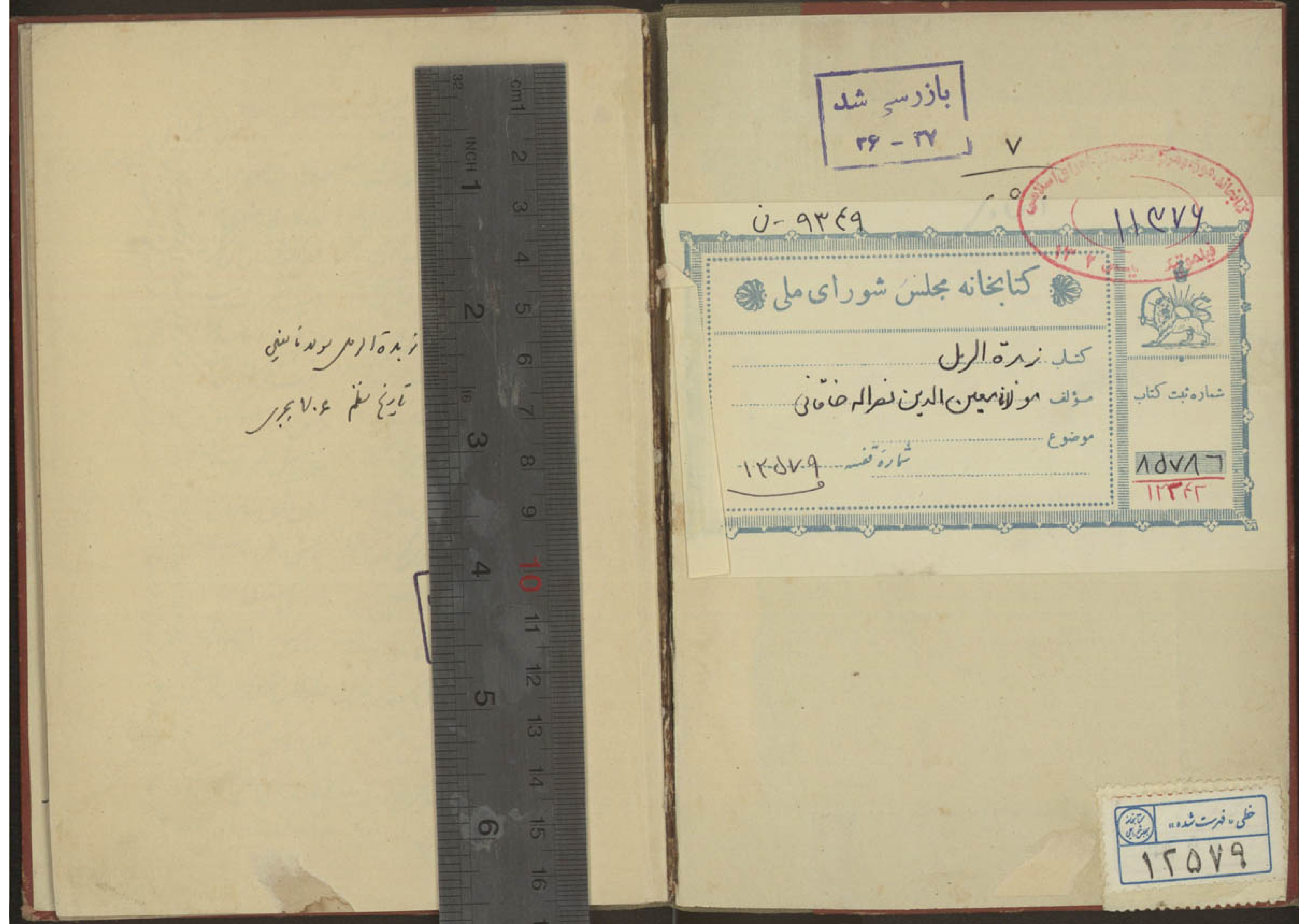
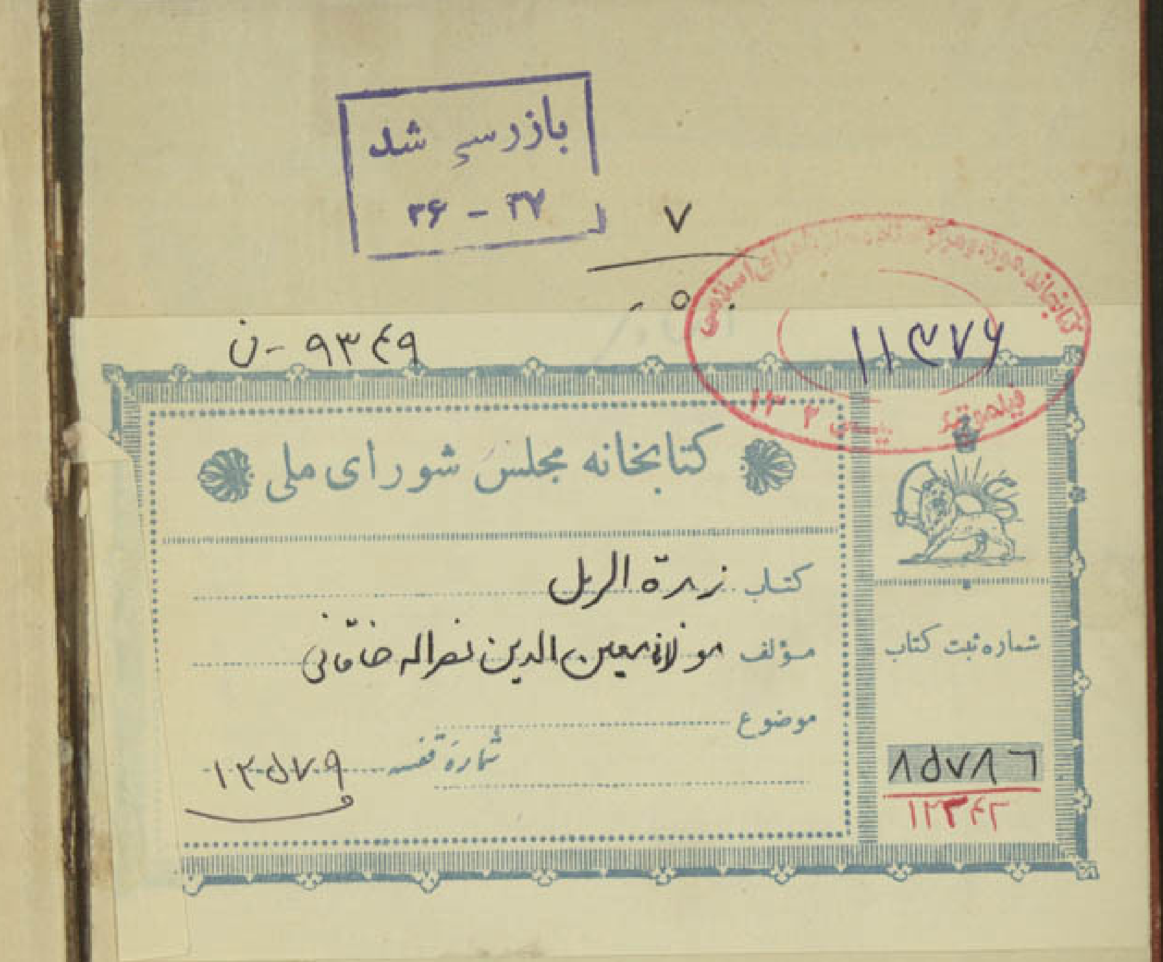
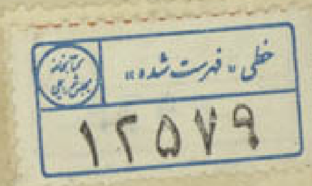

زبدة الرمل بوده ناشی
تاریخ نظم ۷۰۶ هجری
بازدید شد
۱۳۸۵
بازرسی شد
۳۷ - ۳۶
ن - ۹۳۴۹
کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۸۵۷۸۶
کتاب زبدة الرمل
مؤلف مولانا معین الدین نصرالله خافی
موضوع
شماره قفسه ۱۲۵۷۹
خطی «فهرست شده»
۱۲۵۷۹


زبدة الرمل بوده ناسینی
تاریخ تألیف ۷۰۶ هجری
بازرسی شد
۳۷ - ۳۶
۷
ن- ۹۳۴۹
۱۱۴۷۶
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب زبدة الرمل
مؤلف مولانا معین الدین نصرالله خاقانی
موضوع
شماره قفسه ۱۲۵۷۹
شماره ثبت کتاب
۸۵۷۸۶
۱۱۳۴۲
خطی «فهرست شده»
۱۲۵۷۹

زبدة الرحل سوره نامنس
تاریخ نظم ۷۰۶ هجری





زبدة الرمل مولانا معینی

فی التوحید بسم الله الرحمن الرحیم الباری تعالی شانه

هر که عقلش مطهر شد ⁂ کار او بر سر چه باشد ⁂ در همه کار راه حق جوید ⁂
هر چه گوید همه ز حق گوید ⁂ نزند دم مگر برای خدا ⁂ ننهد گام بی رضای خدا ⁂
بی‌خبر که آن قدرتش حولش ⁂ گر ده پیدا عقول حیرانش ⁂ عقل کل طفل از آن میان نگزیند ⁂
نیک و بد خیر و شر از او بدید ⁂ قل هو الله تعالی صفاتش نیست ⁂ بی شبیه و نظیر ذات و نیست ⁂
که ز دودی فلک پدید آورد ⁂ که ز نوری فلک پدید آورد ⁂ طفل یک روزه را کند گویا ⁂
کرد صد لک را کند نوبا ⁂ رحمت رحیم و لم یزل است ⁂ غافر است و غفور و بی‌بدل است ⁂
ناو ز سنگ چشمه از خارا ⁂ قدرت او کند همین پیدا ⁂ نه بکس ماند و نه با او کس ⁂
هر چه هست او درون عالم بس ⁂ پادشاهیش لایزال است ⁂ عقل را پیش او ز هیبت نیست ⁂
یا الهی بحق حرمت تو ⁂ به بزرگی و ذات عزت تو ⁂ که زبان معین ثناخوان کن ⁂
مرغ جان ... ⁂ بهر او ... ⁂ ... ⁂
سوی ... ⁂ در جوار رسول ... ⁂ خاصه آن سیدی که ... ⁂
... ⁂ مصطفی آنکه ... ⁂ ساید ... ⁂
افضل ... آدم ⁂ تاج فرق سر همه عالم ⁂ خواجه کائنات ... ⁂
شاه ملک و سریر ... ⁂ روح پاکش ... ⁂ عالم ... ⁂
بصفاتش عقول ... ⁂ پادشاهی ... ⁂ که نوانند ثنای ... ⁂
که خداوند صفاتش گفت ⁂ رهبر دین پناه ما او باد ⁂ عذرخواه گناه ما او باد ⁂

[illegible]

باخود اندیشه همی کردم ❊ وربدان کوشش کنی کم خطر تر

مزاج چون شد نه و حسب ❊ سبب از چه مرض زچسب ❊ چون ز صفرا و بلغم و سودا ❊ از چه در جسمها شده پیدا ❊ یک

از صدق تا زبان شد ❊ خانم از فهر تا روان شد ❊ پدر دنیا و دین جهان مکرم

نور چشم معالی و اقبال ❊ در دریای عمر و نعیم ❊ پیشوای شهان تا اصفهان

روح جسم معانی و جلال ❊ جوهر درج مکرمت و کرم ❊ کدخدای جهان علاء الاعلان

لفظ در بار او چه شیر و شکر ❊ قدر او برتر از سپهر مبنر ❊ چرخ بر در گهش بسته کمر

رای عالی او چه شمس و قمر ❊ بنده درگهش امیر و وزیر ❊ زیر فرمان او قضا و قدر

لطف او گر کند گذر بر خاک ❊ قهر او گر بدست گیرد تیغ ❊ کوه در جنب حلم او کاه است

گل و مل بشهد و شکر آرد تا ک ❊ خون چو باران روان شود از میغ ❊ بر سر خلق سایه او شاه است

تا که باشد جهان بکش باد ❊ **در سبب نظم کتاب** ❊ باد ایزد نصیر فرزندش

تا که گرد فلک غلامش باد ❊ گردش دستگیر فرزندش

پس ازین راز در زبان آرم ❊ بر کشایم زبان املا را ❊ روز بیرار و زمان بفضل خدا

سخن چند در میان آرم ❊ بسپرم جز طریق اولا را ❊ بودم اندر سرا چه تنها

در فرو بسته از وضیع و شریف ❊ بود از هجرت رسول امین ❊ لحظه شد یکی ز همنفسان

گشته فارغ ز همنشین و حریف ❊ هفتصد و شش که بیش ازین ❊ حلقه بر در زدند ناپرسیدان

در گشادم در آمد آن همدم ❊ چون نشست او و باز کرد سؤال ❊ هیچ نکفتم جواب او شنفت

با دل شاد و خاطر خرم ❊ از من احوالهای ماضی و حال ❊ سخن از لطف و نثر در سفت

هر زمان نکته دگر میگفت ❊ گاهی از انجم و گهی ز فلک ❊ و ز هیئت گفت لفظ بحر خجست

هر نفس گوهر دگر میسفت ❊ گاهی از گوهر و گهی ز ملک ❊ آسمان چه زمین چه چرخ چست

جوهر نوع و جنس و فصل از چیست ❊ نشو جسم جان و طبع و حواس ❊ به مزاج از چهار جسم آمیخت

ملک و طیر و جن و انس از کیست ❊ چه و کی بود چون نهاد اساس ❊ آب باد آتش از چه روان آمیخت

سک پیک خواطر بهر طرف بشتافت ❊ هر چه در طب و منطق و هیأت ❊ یک بیک از سؤال میکرد او

هر نفس نکته دگر میساخت ❊ و ز ریاضی که بود بیش و حکمت ❊ و ز بدان فصل و فال میکرد او

تا رسید او بعلم رمل و نجوم ❊ پیش او از رخ نطق بکشادم ❊ چون بدانست لفظ ای استاد

که بود اندرو بسی معلوم ❊ هر چه پرسید شرح آن دادم ❊ کس چه تو داد این حدیث نداد

چون تویی در سخن فصیح زبان ❊ مدخل اندر نجوم بسیار است ❊ لیک در رمل مدخل از مرا

حاجتی دارم و روا گردان ❊ آنچه نظم است و آنچه اشعار است ❊ مشکلی در دل است هوای مرا

سخنت چون بدل پذیر آمد ❊ پیش او از سرا چه دل تنگ ❊ دفتری چند پیش بنهادم

زانکه در مرد جای گیر آمد ❊ بشناسم غم و غرض در رنگ ❊ آنچه در یاد بود از استادم

کردم از رمل مدخلی تصنیف ❊ هر چه بد با گزیده و شایسته ❊ جمله را جمع کردم از اول

که بکرد نبد از وضیع و شریف ❊ چون بنک دو نظم بایسته ❊ بنوشتم تفصیل و مجمل

نسخه چون تمام کردم من ❊ لوکم الیوم دعا بیانک بلند ❊ هر که این را تمام بکوید ما

زبده الرمل نام کردم من ❊ زبان فصیح لفظ چه قند ❊ بنود خالی هیچ

لیک باید که چون بخواند این ❊ بدعای مرا بیاد آرد ❊ هر که ما را کند به نیکی یاد

کند از راه مردمی تحسین ❊ خاطرم را ز غصه باز آرد ❊ نام او در جهان به نیکی باد

بعد ازین شرح دگر برگوئیم ❊ **اسامی کواکب سبعه و سعد و نحس آنها** ❊ بهر هم شرح صورت اشکال

وصف اشکال نیز برگویم ❊ بار الوهیت به پیش تو احوال

زحل مشتری مریخ شمس زهره عطارد قمر

روز شنبه پنجشنبه سه‌شنبه یکشنبه جمعه چهارشنبه دوشنبه

شب ۴شنبه شب دوشنبه شب شنبه شب ۵شنبه شب سه‌شنبه شب یکشنبه

حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت

کتاب نظم مولانا معین صفت اشکال

مشهور بنده معین در صفت اشکال سخن میگوید تا موزات برمتندی آسان کرد و والسلام علی تابع الهدی در یوم سلخ صفر المظفر تحریر یافت

این نوشتم تا بماند یادگار ∴ من نمانم خط بماند روزگار

بدهم شرح صورت اشکال ∴ بازگویم به پیش تو احوال
فرد و سه زوج شکل لحیانست ∴ دانشش بر حکیم آسانست
حجب خانه نخست بود ∴ ضاحکی نغز و خوب و جست بود
در دوم خانه سه عدد دارد ∴ هیچ خاطر از او نیاز آرد
برج او قوس کوکبش برجیس ∴ زر و شیرین سعد دان و نفیس
شرقی و معدنی و ناری دان ∴ در همه جای کامکاری دان
گرم و خشک است رنگ چون دینار ∴ طالب و سریع در همه کار
الف و فا بخانه اول ∴ دارد ای خواجه از حروف جمل
پنجشنبه مزاجش از تعظیم ∴ در ششم خانه داد مرد حکیم
موضعش مسجد و عبادت جای ∴ هست از آن روی محرم خدای
خوش صفات است خوب صورت او ∴ همچو رویش فعال سیرت او
قامت او دراز و ریش کلان ∴ دارد از ماه ماه رمضان

[illegible]

۱۰ صفت قبض الداخل

قبض داخل بود باسم صور ∴ زوج و فرد وی و زوج فرد دگر
لذت و عیش کام او باشد ∴ بیت ثانی مقام او باشد
گرم و تر سعد و ماه و ابت و سفید ∴ برج او شیر و کوکبش خورشید
طعم شیرین ثقیل تا دانی ∴ خاکیت و جنوبی و کانی
روز یکشنبهش مزاج شناس ∴ چون در اول بود ز روی قیاس
عاقل و زیرک و سخن سنج است ∴ عدد من در نهم چل و پنج است
و یک بقول مرد حکیم ∴ کاف و ظا حرف او شناس مقیم
روز و شب خلق را بد و کار است ∴ موضعش دار ضرب و بازار است
ناحل تجار و سوق و دانش از او ∴ و برز انسان و لیل فراخست
وارد از مه جمادی الآخر ∴ قامت او میانه و نی خر
دارد اندر حساب و در حکمت ∴ بیست دارد و ربع را قسمت

صفت قبض الداخل الخارج

صفت قبض داخل از سر مهر ؞ با تو گفتم من ای نگار چو مهر

قبض خارج بعکس آن باشد ؞ این چو جسمست و آن چو جان [illegible]

ار سیم خانه دان مقام ورا ؞ نیست جز جنگ و کینه کام ورا

برج او دلو و کوکبش زحلست ؞ نحس و زرگرم و خشک با [illegible]

شهر تیره و معدنی و تیز رنگ ؞ ناری و تلخ و بی [illegible]

حرف او غین و لام در تکین ؞ واو استاد در ده و دو تعین

عدد او بجمله نه ده و چار ؞ صد و پنج آمد از طریق شمار

ور بها من بیابیش بس یازان ؞ جز شب شنبه‌اش مزاج مدان

ذال برمز بله است راه گذر ؞ هست از انسان چو محدود کافر

قامت او دراز و سبز زرنگ ؞ هست بد اصل و سال دمه دلتنگ

نزد استاد پی جواب و سوال ؞ دارد از ما همه شوال

[illegible]

بیت و نه از درج وراست

صفت جماعت و منسوبات

گروه انداز حساب در حکمت

بشنو از من تو ای یگانه حر ؞ سخن خوبتر ز رشته در

آنکه در علم رمل بود استاد ؞ و ز جماعت چهار زوج نهاد

صاحب خانه چهارم او ست ؞ طالب عیش و لهو و مردم دوست

برج او سنبله است کوکب تیر ؞ سعد و نحس آمد و مزاج پذیر

ممتزج خاکیست و بس کانی ؞ مسکنش سوق دان و دیوانی

زرد ماده برنگ بوقلمون ؞ در نهادش سرشته مکر و فنون

سرد و خشک و جنوبی و شهر است ؞ ز هفته شکلها بروز ورا ست

در سیم مزاجش از تقدیر (دان) ؞ چارشنبه قبول مرد دبیر

عدد او بجمله نه ده و پنج ؞ تو صد و پنجاه دان مخور غم و رنج

قامتش نه بلند و نه کوتاه ؞ نیستش جز درج اول راه

سیم برج مر وراست از افلاک

صفت

قسمت پاک دان ز خالق پاک

فرح

صفت کوکبش انکه بود استاد ∴ ز دو فردی و زوج و فرد نهاد

خانه نحسش مقام منتها بود ∴ سعد و ز طالع تمام بود

برج میزان و کوکبش ناهید ∴ گرم و تر دان برنگ زرد و سفید

بادی و غربیست و حیوانی ∴ هست در ذات او پریشانی

عدد او بحسابت اول ∴ جز یکی نیست از حروف جمل

در دوم خانه روز جمعه مزاج ∴ دارد و هست بر سخن محتاج

در نهم خانه حرف و بتعیین ∴ طا و ذالست بشنو این معین

هر کجا هست عیش و لهو سرود ∴ مسکن اوست ای بچهره چو حور

در نجوبیش اصل و نسل و نسب ∴ مطلب جز ز اهل لهو و طرب

قامت او کشیده روی چو ماه ∴ ابرویش چون کمان و چشم سیاه

عاقل و کاملست فاخر او ∴ دارد از مه برج آخر او

نوزده از برج ور است قسمت

صفت

عقل

دارد اندر حساب از حکمت

فرد و زوج و فردی ای برادر ∴ عقل دان پی خلاف ازین مگذر

نیستش جز زیست سادس جای ∴ نحس و بد اصل باشد و خودرای

برج او دلو و کوکبش کیوان ∴ سرد و خشک و جنوبیست و گران

ارضی و کاهلیست و رنگ سیاه ∴ زرد و طعمش ترش قدش کوتاه

عددش در دهم که تقسیم ∴ پنج و پنج داد مرد حکیم

حرف او نون شناس در چهار ∴ از ره وضع و وز طریق شمار

پس مزاجش بخانه پنجم ∴ روز شنبه رسید از انجم

جای او گور و مرز کنده ∴ حبث از آن ان حال فرزند

در ازل کان قسمتش ز دان ∴ داد از ماهها مه شعبان

[illegible]

بیست و یک از درج در اقسمت

در صفت

دارد اندر حساب در حکمت — الکمیس

||||٥

ای خجسته خصال و خوب سیر ⁂ بشنو شرح و وصف شکل دگر

تا به پیش تو راز بگشاییم ⁂ وانچه پوشیده است بنمایم

چون به پنجه سه درج و دو دگر ⁂ خوز الکنیس نام او شمر

خانهٔ هشتمش مقام بود ⁂ در بدی کردن او تمام بود

برج او جدی و کوکبش زحل است ⁂ نحس و ماده مدام با جدل است

خاکیت و جنوبی و کانی ⁂ تلخ و شور و طویل ها دانی

در دوم سین و صاد دارد حرف ⁂ بشناس و مکن تو عمر تصرف

عدد او بجا نه هشتم ⁂ سی و شش دان از این بیش و نه کم

در به پنجم نماید دیدار ⁂ پنجشنبه مزاج او شمار

مسکنش جای سار و گلخن دان ⁂ قامت او بلند پر فن دان

صورت او سیاه و چرده زشت ⁂ هست از آنان عبید و اهل کنشت

در نهادش سرشته رنج و تعب ⁂ نیستش ماه جز به ماه رجب

بیست و دو از درج در اقسمت

صفت

دارد اندر حساب حکمت — حمره

||٥

ای برادر ز راه عقل و قیاس ⁂ ز درج و فرد و دو ز درج حمره شناس

بیت هشتم مقام او باشد ⁂ کینه و جنگ کام او باشد

برج او بره کوکبش بهرام ⁂ نر و گرم است و سرخ و تلخ مدام

بادی و شرقی است و حیوانی ⁂ ثابت و نحس و شوم تا دانی

هست در هشتمش مزاج و عدد ⁂ بیست و هشت و سه شنبه ای بخرد

حرف او جیم و قاف از تقدیر ⁂ در سیم خانه داد مرد دبیر

مسکنش جای حرب و آتشگاه ⁂ نسبتش لشکری و مرد سپاه

قامت او دراز از اقوال ⁂ هست ماهش ز ماهها شوال

بیت هشت از درج ازو باشد

صفت بیاض //١٥

زشت و بدخو و بذله گو باشد

چون شنیدی صفات حمره تمام ** عکس او با بیاض خوان تو بنام

بیت اول الجمره که تاسع جای ** سعد و ماده است خوب سیرت و رای

سرطان برج و کوکبش قمر است ** سرد و آبی بقول معتبر است

هست شور و ترش سفید رنگ ** بس نباتی و ثابت با شنگ

جهتش شمالیست بیقین ** گفتمت با تو جایگه وی معین

در چهارم مزاج و حرف عدد ** دارد از بنده بشنو ای بخرد

عددش ده مزاج روز قمر ** حرف او را و دال او بگذر

مسکنش باغ و ان و قصر و حصار ** هست از خان ان نساج یا قصار

قامت او بلند و نیکوروی ** هست پیوسته مر ورا ابروی

آنکه استاد بود و عاقل زاد ** از شهورش مه محرم داد

دارد از قسمت درج شش و بیت

حکم این دو چنین شد است و تو بیت

در صفت نصرة الخارج //١٥

نصرة الخارج آنکه استاد است ** جز دو فرد و دو زوج نهاد است

بیت عاشر ورا مقام بود ** کارها جمله زو بکام بود

کوکبش آفتاب و برجش شیر ** در همه شغلها ست چست و دلیر

مشرقی و نر است ناری و نر ** معدنی گرم و خشک و تیز بگو

چو نشیند به بیت اول در ** روز یکشنبه اش مزاج شمر

در ششم خانه قوتی دارد ** که درو حرف هاو ویی دارد

عدد و شش چو باشد ای بخرد ** جز صد و سی و شش بدان آن عدد

در صفاتش سخن فراوانست ** مسکنش قصر و جای سلطانست

خوب روی بچشم شهلا است ** چارسوی و بلند بالا است

هست از آن امیر و خواجه و شاه ** وز شهورش صفر شناس تو ماه

بیست و یک از برج ور اقسمت

در صفت ۱۰۰/ نصرة الداخل

ستر لتایفت از ده حکمت

نصرهٔ داخل ای گزیده انام ∴ عکس آن دان بقول اهل نظام

بیت او خانه و هم و یکی ∴ سعد و با دولت و دوستی ریکی

برج او حوت و کوکبش برجیس ∴ زرد و کرد و شمالیست و نفیس

آب بیت و نبات پی و شیرین ∴ بشنو از من ز قول ابن امین

چون به پنجم به بیشتر قیاس ∴ حرف او جز به پی و شین مناس

در ششم بیت ای سرور دارد ∴ به پنجشنبه مزاج از میکنون

عدد ششی عین و جا است ای عاقل ∴ در ده و دو تو مباش ازین غافل

موضعش بوستان و قصر بلند ∴ هست از آن انسان ادیب و دانشمند

سیرتش خوب دان و نیکو روی ∴ بینیش را بلند و میکون موی

قامت او میانه من بعده ∴ از شهورش چو ماه ذی القعده

هیجدهم از برج از آن دلیست

در صفت ۱۰۰۰ عتبه خارج

راحت و بس نعیم از آن دلیست

صفت شکل دیگر از سر حال ∴ بشنو تا بگویمت بمثال

هست سه فرد و زوج ای سرور ∴ عتبه خارجه باسم صور

ده و دو از بیوت دارویست ∴ کذب و مکر و نفاق کارویست

برج او دلو و کوکبش زحل است ∴ واندرو جنگ و فتنه و تعبت

زر و خاک است و شربتی و ناری ∴ معدنی تلخ و تیره و تاری

شب شنبه مزاج و حا و خا حرف ∴ واو شین استا و غیر نحو و حرف

در ششم بیت و یک عدد دو از ∴ نبود کس گزو نیاز آرد

صورت او گربه و کوچک سر ∴ هست از آن انسان دلیل آهنگر

گربه چشم و دراز بالا است ∴ سرد و گونه سفید و خود رالیت

موضعش رود خانه و چاه آب است ∴ رجب از ماهها در او هست

در صفت قسمت از ده برج افلاک
نیمت وشش بشمر از ره درآ که خنق الخد

٥/٥

زوج و زوج و دو فرد آمد و بس — جوزهر تقیعی نام او نداند کس

در ده و سه مقام دارد او — شور شش جنگ کام دارد او

عقرب شش برج و کوکبش بهرام — آیت و جنوبی و خود کام

ترش و قلع است بس نباتی کهنی — بیت خاجی و می زخوف زربیس

سر دور از ترقش ماسش طویل — از جهت او شمالیت دلیل

سوی بیخ حلم افکند رفتار — عددش پانزده بود بشمار

زانکه در هشتش نقل و خبر — روز سه شنبه است ای حر ور

وطنش بوستان و آب روان — هست از آن انسان چو امردان و زنان

در دهم خانه با بود وطنش — بعد از آن ضاد و دان نقول بس منتش

سنخ موی و میانه بالاییست — تنگ چشم و حقیر و بد رائیست

در صفت کا قسمت خدای عز و جل عتبه داخل

٥٠٥/ دار و ماهش جمادی الاول

ز رج و سه فرد مشکنای عاقل — نبود جز که عتبة الداخل

صاحب خانه ده و چپ راست — ماه و سعد و خوب کردار است

برج او ثور و کوکبش زهره — هست بادی و غربی و شهره

کرم و نرم و دراز و حیوانی — چرب و شیرین بطعم حیوانی

در دوم خانه روز جمعه مزاج — هستش و بیت بر کسی محتاج

عددش شش بود بر پتیم — زو الف حرف اوجد در هفتم

موضعش بوستانها با شجار — هست از انسان تبان که حسار

کرد روی و دراز بالاییست — خوب روی و بچشم شهلاست

غریبی و نار لیست و قد بلند — هست مطلوب عشق بی مانند

گرچه اوصاف او مطول شد — ماه او از ربیع الاول شد

صفت اجتماع

صورت اجتماع از استاد ٭ زوج و دو فرد و دو زوج و اتم
بیت او خانهٔ دو و پنج است ٭ گاه از دور احتفت و گه برج ابت
برج جوزا و کوکبش تیر است ٭ گاه همچون کمان و گه تیر است
تمنیح سعد و نحس و ماده و نر ٭ باشد اهرمنش بنوع دگر
بادی و غربیت و حیوانی ٭ چارسوی بنقش تا دانی
چارشنبه مزاج او استاد ٭ در ششم خانه آن بزرگ نهاد
در دو و یک چو دار و او یکتین ٭ عدد وی شش شصت و شش بود ستین
در دو و پنج حرف سین دارد ٭ دل اهلی گهی شاد و گه غمگین دارد
قامت او بلند و رنگش دان ٭ موضعش خانهٔ منقش دان
زرد چهر است و لاغر و نشکل بش ٭ هست از انسان منجم و نقاش
هست ذی الحجه ای نکو اخلاق ٭ او پی ریا و کفر و نفاق

قسمی از دروغ [illegible] فقرا [illegible]
[illegible]

در صفت طریق

صفت اجتماع و سیرت او ٭ چون شنیدی ز من تمام نکو
بشنو بعد ازین تو شکل طریق ٭ که ندارم بجز تو یار و رفیق
چون به پیش چهار فرواید و شت ٭ بیقین دان که شکل صورت است و
در دو و شش وطن بود او را ٭ سعد و خلق حسن بود ورا
سرطان برج و کوکبش قمر است ٭ شور و نادو کبود و سرد و تر است
آبیست و نباتی از اقوال ٭ جهت نسبتش بطرف شمال
در چهارم مزاج او ز قمر ٭ دارد از قول من همیچان سر
عدد وشش در دو و سه مرد حکیم ٭ نود و یک نهاد از تقویم
در دو و شش حروف و عین است ٭ در همه خانها از و زینت
موضعش شاهراه و از انها ٭ راه داران شناس بس پیکان
قامت او بلند و میل گون موی ٭ بذله گو لیت و جهت خندان روی

فرش از دیبا ره افلاک
پا نهم بر ذروه ادراک

نیست هشت بجنبه که ما جام

در بیوتات و خانه شد صفات طریق جمله تمام و منسوبات آنها بود

ای سخن گوی عالم قدسی ❊ زیر پایت ز عرش تا کرسی
هرچه خواهی درین دبیرستان ❊ یاد گیر و بگوی با خلقان
تا ز علم تو بهره ور گردند ❊ وز بد و نیک با خبر گردند
صفت شکلهای رمل تمام ❊ چون بگفتی یکان یکان بنظام
شرح احوال خانه باید گفت ❊ در دانش تمام باید سفت
رمل را شانزده بود خانه ❊ نیست کذب اندرین و افسانه
خانهٔ اولین تن و جان است ❊ دوم احوال رزق و ایمانست
نقل نزدیک و حالت اخوان ❊ از سیم خانه روز و شب میدان
چارمین خانه ضیاع و عقار ❊ وان آب و طعام گنج شمار
خانهٔ پنجم آن فرزند است ❊ خبر عشق یار دلبند است

بیت سادس غلام و رنجوری ❊ سحر و دزد و دیده دان و مستوری
غایب و صند و دزد و زن هفتم ❊ مرگ و میراث و قرض در هشتم
بیت تاسع علوم خواب بود ❊ سفر دور از آن صواب بود
عمل حال مادر و سلطان ❊ از دهم خانه را همی میدان
یازده خانه حبیب و امید ❊ باشد ای روی تو چو ماه سپید
دوازده بیت بند و زندانست ❊ مسکن دشمنان حیوانست

[illegible]

سیزده هست طالب و محبوب
در طریقه ضمیر بردن چارده نیز خانهٔ مطلوب آوردن گوید

باز ای مرغ عالم افلاک ❊ بر پر از آشیان عالم خاک
سوی روح القدس پناه طلب ❊ اندرین خانقاه راه طلب
هرچه آن پیر گویدت آن کن ❊ حکم او را بجان تو فرمان کن
رازها که هست پوشیده ❊ چون بپرسی از آن پسندیده

همه ایشاراتی مردم کن ؛ خاک در چشم بوالحکم کن

تا که آید کسی برت بسوال ؛ باز گویی با تو صورت حال

هرچه پوشیده داری و پنهان ؛ یک بیک را بروی کنی تو عیان

اندرین ره طریقها باشد

طریق اول در ضمایر سعد و نحس

بر شمارم گرت رضا باشد

چون رمل زوی خانها بتمام ؛ بنهادی یکان یکان بنظام

بنگر تا در اول از اشکال ؛ صورت کیست ای نجسته خصال

خانهٔ او که است آنجا چلیت ؛ سعد و نحس است یا ضعیفه است

نبود جز ضمیر سایل آن

طریق ثانی در ضمایر امهات و بنات

شود از شکل خانه حاصل آن

اول امهات را بستان ؛ وز بنات آخر ای نجسته جوان

آن دو یک شکل کن بحاصل نو ؛ پس از آن گو ضمیر سایل تو

طریق ثالث در طریق رومیه

رومیان را طریقه دگر است ؛ اگر بقول نیک معتبر است

اول امهات پی تزویر ؛ آتش و باد و آب خاک بگیر

وز بنات ای گزین ایام ؛ عکس آن چار را که بردم نام

پس ازین هر دو صورتی دیگر ؛ کن تو تخریج ازین سخن بگذر

آنچه بیرون شود ازین اشکال

طریق رابع

بیقین دان که هست صورت حال

یک فانی صحی و طالب تابع ؛ آخر شکل خانه طالع

آتش امهات و اول بنات ؛ بستان و مکن بنه طاعات

آخر هشتم و دوازدهم ؛ آب مطلوب و نار یازدهم

پس ازین چار شکل غیر شکلی ؛ دو برون آور و ازین دو یکی

بنگر تا کجا بود موجود ؛ آن صور کاندرو بود مقصود

گر نباشد بر مال ان صورت ۞ دور کن از دلت غم و فکرت

حال از غایب و زن و زدیم

در احکام خانه اول و دوم

باز رازی که هست پوشیده

مرحبا ای بدید دانش رفتار ۞ تنقل از دور چرخ خاطر بردار

مرهم خاطر هیچ تو است ۞ دیگران اکر وضع تو است

سخن آغاز کن دهن بکشای ۞ گوهر درج دانش بنمای

چون شدی واقف از بیوت ضمیر ۞ سوی احکام پوی تا بی تدبیر

هر که از نفس خود سوال کند ۞ تا ز بهر حصول حال کند

بنگر تا در اول و ثانی ۞ هست اشکال سعد و نورانی

گر بود حکم بر سلامت کن ۞ ورنه بر شدت و ملامت کن

ور بپرسد که مال من حاصل ۞ از چه رو می شود و مشو غافل

در نگر سوی شکل بیت المال ۞ تا کجا باز یشود احوال

پیشگی رنج تنی بود و بیمار ۞ گوی تا کم خورد غم و تیمار

اجتماع و بیاض در شش و هشت ۞ کفن و پلیده و این جنازه و طشت

هست انکیس نیز در اول ۞ عتبه ثابت ز روی عمل

صفت کور ای بجهز چو حور

در احکام خانه هفتم و هشتم

یاد دار این که باد آن ز تو دور

ور ز دزد و زن و جنازه ۞ پرسد او یا ز خوف و مرگ نیاز

سوی هفتم نظر کن و هشتم ۞ تا در احکام او نگردی گم

ور سوال از برای زن باشد ۞ بنگر تا در وجه فن باشد

گر جوانی و پیر پرسد ۞ یا غنی و فقیر پیش پرسد

شکل هفتم اگر جوان باشد ۞ بیقین دان که زن همان باشد

ور بود پیر زن بهفتم پیر ۞ شرح از آن یکی کنم تعبیر

کوسج و حمره یا لحیت و جوان ۞ نصرة الداخل و بیاض همان

نقد الخد جوان و اندکی سال ٭ هست بی ریب و کذب اتصال

ثابت و قبض خارج جدا ای پسر ٭ شکل انکیس و عقله پی تزویر

دگر اشکال را میانه شناس ٭ و انکه جز این بود نحسانه شناس

بهر شما بین نظر کن از سر حال ٭ تا چه شکل اندروست ز اشکال

سعد باشد غنی و نحس فقیر ٭ یاد دار از من و مکن تقصیر

در احکام دزدیده

ور بپرسد ز دزد و دزدیده ٭ بشنو از من نوای پسندیده

صورت دزد را ز هفتم جوی ٭ دخل و خرجش ز بیت هشتم گوی

خانهٔ جامه و را بی شک ٭ تو ز چارم شناس و ز ده یک

ور بپرسد که دزد هست بشهر ٭ یا نه بر کوی ای یگانه دهر

بنگر سوی عاشر و رابع ٭ تا چه شکل آید آن نکو طالع

حکم از خارجش کن و داخل ٭ تا نگردی میان خلق خجل

در سوال از حضور غیبت اوست ٭ دهم و چارم اندرین نیکوست

شکل هفتم بود اگر شه چار ٭ عدو دزد را همان پندار

اگر آید بدست مال از پی ٭ دانش او ز هشتمش از پی

شکل هشتم اگر بود بد و شوم ٭ نشود جستنی زمانش کم

ور بود بر خلاف این احوال

در احکام خوف و خطر

موت و میراث

نشود حاصلش جزی از مال

باز اگر پرسد او ز خوف و خطر ٭ یا ز میراث و مرگ ای مهتر

سوی هشتم نگاه باید کرد ٭ حکم از آن جایگاه باید کرد

گر درو شکل سعد روحانیست ٭ نیستش خوف اگر نه چنین ایمنیست

سبب مرگ اگر بپرسد راست ٭ آن ز شکل از هشتمش پیداست

حکم میراث هم از و باشد ٭ نحس و سعدش بد و نکو باشد

هر چه پرسد بدین نمط احکام ٭ تو همی گو بقول این نظام

در احکام خانهٔ نهم و دهم

از سفر گر پرسد و ز عمل ٭ بشنو این تا بگویمت مجمل

سوی تاسع نظر کن و عاشر ٭ سعد و نحس نظر کن ای ناظر

حالش از عاشر است مستقبل ٭ نیت خبر رابع ای بزرگ محل

هر کرا زیج هست قوت پیش ٭ کار ازین شغل گیر و اندر پیش

باز اگر پرسد او ز شغل و عمل ٭ تا نداری تو این سخن مجمل

ضرب کن شکل عاشر و تاسع ٭ پس از آن حکم کن تا ساعی

گر بود شکل داخل و مسعود

در احکام یازدهم و دوازدهم

زود حاصل شود و را مقصود

ور ز امید پرسد و دشمن ٭ شرح آن گوشش دار ز دو از من

ور دو و یک نظر کن و دو ٭ تا چه شکل آید اندرین هر دو

گر بود شکل سعد و با قوت ٭ حکم بر نیکویی کن و شوکت

[illegible]

ور بود نحس یا ضعیف و تباه ٭ بهر حکم اندران مکن تو نگاه

ور بپرسد گر دو دشمن غالب ٭ آید از من بهپن توانی طالب

سوی طالع نظر کن و در دو ٭ تا کدام است غالب این هر دو

قوت خط هر که پیش بود ٭ غالب او بر عدوی خویش بود

ور بپرسد عدو مکن چند است ٭ آن ز تکرارش ای خردمند است

شکل ثانی عشر اگر چار ٭ هست دشمن بود بهمان مقدار

ور بپرسد نشان محبوبش ٭ بنگر تا که حلیت مطلوبش

گر ز حال و علامتش پرسد ٭ یا ز بالا و قامتش پرسد

بنگر سوی شکل خانهٔ او ٭ تا بدانی از او نشانهٔ او

سعد خوبست و نحس زشت شناس ٭ تا بدانی نشانها بقیاس

خانهای عدو و آن حبیب

در انسوبات اشکال با عضا انسان

حکم کن سال بدین ترتیب

بیت اول ولیل سر باشد ؛ که در وخیر و گاه شر باشد

بیت ثانی دلیل گردن دان ؛ ثالثش زلب و ذقن میدان

دستهایش ز بیت چارم جوی ؛ کمر و پهلویش ز پنجم گوی

ششمش ناف و هفتمش مهره ؛ هشتمش ران بود ابا چهره

هر دو زانوی او ز شکل نهم ؛ حکم کن همچو ساق را ز دهم

از ده و یک شناس کعب مدام ؛ چون قدم کز ده و دو گشت تمام

صفت شکلها ز بیت نخست ؛ تا بآخر همین بود بدرست

وان دگر چار شکل ای عاقل

در احکام

حکم او تا دوان مشو غافل مطلق

اول و سیزده بزن بر هم ؛ بعد از آن چارم و چهاردهم

هفتم و شکل ده خانه میزان ؛ ضرب کن در دهم عواقب آن

پس ازین چار ضرب بر تدریج ؛ شانزده شکل را بکن تخریج

آنچه از بیت رابع از اشکال ؛ آیدت یاد دار ازین اعمال

بزن او را تو زود با قاضی ؛ پس سخن گو ز حال و از ماضی

لیک باید که سعد و نحس نگاه ؛ داری و بعد از آن شریک و گواه

حکم میکن تو اینچنین پیوست

در عدد

مده این شیوه نگر از دست بیت

عدد شکل در بیوت بدان ؛ زان که مبنای رمل هست بر آن

عدد اصلیش چو میدانی ؛ حل کنم بر تو این بآسانی

بشکر تا چه ماند آخر کار ؛ باز آی و بخانه کن ایثار

هر کجا آن عدد شود بتمام ؛ شکل آن خانه را شناس تو نام

عدد خانه‌ات بباید لیک ؛ تا شود روشن این خفی و نیک

عدد بیت اولست یکی ؛ اندرین قول نیست ریب و شکی

تا نهم هست بیستم ششم ای بخرد ؛ زان پس ده بود ز روی عدد

جمله افعا سها برین منوال ⁂ باشد ای خواجه حمیده خصال

پس ازان خانه تا به پنج عدد ⁂ بشمار ای یگانه در خرد

آنچه باشد تمام وار نگاه ⁂ فرق را بر فزای و تحت بکاه

این ز اعداد خانه باید کاست ⁂ یا بر افزود با تو گفتم راست

آنچه حاصل شود ازین اعمال ⁂ حکم سایل بود علی الاجمال

سؤال سایل بهر ضبط و حساب و اثبات نیز در وی نقش

لام عمر جدولش ثبت رفت تا دانی گوید

گر کسی عمر خویش پرسد باز ⁂ اندرین نکته ابیست مجاز

نقطه زوج و فرد دو ل بدان ⁂ شانزده شانزده بشکن از آن

آنچه گسترده شود از آن بستان ⁂ طرح کن بر بیوت گفتم هان

هر کجا آن عدد گرفت قرار ⁂ شکل او را بسوی جدول آر

در موازی شکل بیت بهین ⁂ تا چه چیز است اندران بیقین

آن عمر و عمر او بود بدرست ⁂ لیک این شرط را بدان تو نخست

هست او تا ده سال و مایل ها ⁂ زایل از لطف رو ز دوار نگاه

چون بدانستی این سخن بتمام
حکم کن سال و ماه و هفته مدام

در وی نیست دقایق
و طول و عرض و عمق

موضعی که اندر وی دفینه باشد ⁂ و اندر او ریب نه یقین باشد

آن زمین را چهار قسمت کن ⁂ قسمت هر یکی بسته کن

شرقی و غربی و جنوب و باز شمال ⁂ تو بدان چار قسم بی تمثال

پس نظر کن بخانه رابع ⁂ جهت او وی طلب نه از طالع

باز اگر طول و عرض و عمق طلب ⁂ کند آن مهتر بزرگ نسب

پس بجدول بر و عدد طول طلب ⁂ تا شود حاصلش بموجب

نقطه ناری آنچه هست بدان ⁂ طرح کن بر طریقه عطیان

سوی جدول شتاب و شکل کجا ⁂ با صابع عدد و عرض بگوی

ز ناری شکلها بدانست طرح کن بر اصل ... طرح غلط

نقطهٔ باد و آب و خاک را بشمار ⁂ طرح کن باز هم بدان مقدار

عمق دان آنچه یابی از جدول ⁂ نیم اصابع حساب کن بعمل

یک او تا ده مایل و زایل ⁂ مشو از عاقبت وی غافل

گر بدانی تو این حساب یقین ⁂ بر تو ظاهر شود نقود و دفینه

در احکام خبی پرون اوردن گوهر

خواجه ای طوطی مسیح کلام ⁂ کیست مانند تو فصیح کلام

گلبن عقل را تویی بلبل ⁂ در گلستان جان بکن غلغل

بر پر از آشیان سینه تنگ ⁂ سوی شاخ علم کن آهنگ

هر زمان می سرا بستانی ⁂ تازه میکن بهر نفس جانی

از خبایای سر انسانی ⁂ ظاهر آور بآنچه میدانی

اندرین علم خبیه معتبر است ⁂ هر کسی را طریقه دگر است

قول زناتی آنکه استاد است ⁂ هم بدین طرز و عکس افتاد است

چون زدی رمل صورت اشکال ⁂ بنهادی یکان یکان بکمال

نرمی و سستی اش مطابق گوی ⁂ رنگش از بیت شکل ثانی جوی

بیت ثالث دلیل شکل و بیت ⁂ شکل رابع مقام اصل و بیت

گو ز پنجم که وجه باید ساخت ⁂ از ششم آنکه تربیت زچه یافت

پس ز هفتم که هست نرخ بهایت ⁂ هشتمش بیت عدد و اصل خفیت

از نهم گو که شکل او چونست ⁂ دهم از طبع او نه بیرونست

ده و یک باشد او ز دست تمام

نوع دیگر

در احکام

معدنش از ده و دو جوی مدام

نقطه رمل ناری و بادی ⁂ آبی و خاکی که ارتد استادی

بشمارد به بین عدد ها پیش ⁂ بنگر تا کدام آمد بیش

نقطه ناری ار بود غالب ⁂ معدنی گو تو اصل این طالب

ور بود باد ور عدد بسیار ⁂ خبیه حیوانیت ای هشیار

آبی ار باشد آن نباتی دان ⁂ باز خاکیش را تو کانی خوان

در بود نقطه دو از ارکان راست ٭ پس مرد از گواه باید خواست
هر که زان تو وزت عدد بیش است ٭ حکم آن زان دگر فرا پیش است
ضرب کن شکل اول با رابع ٭ باز عاشر بزن تو در طالع
پس از آن هر دو صورت دیگر ٭ از ره عقل خود برون آور
بنگر تا دلالتش بر چیست

در استخراج اسامی

کان یقین جوهر نفیس خفیست
نقطه ناری آنچه هست بگیر ٭ طرح کن نه نه‌اش تو بی تاخیر
باز بر هم فزای بادی آن ٭ یازده یازده بیفکن از آن
طرح آبی و خاکی ای دلکش ٭ ده و چار است میکن و ده و شش
آنچه ماند بجا نشان قسمت ٭ میکن از راه دانش و حکمت
حرف آن شکل خانه‌اش تو بدان

در احکام خانه دوازدهم

تا بگیری حرف اسم حاصل از آن

چون زدی رمل خانها بنظام ٭ بنهادی بروی تخته تمام
بنگر سوی خانه میزان ٭ تا چه زان شکلها نشسته بر آن
عدد عنصرش بگیر درست ٭ زان بیفکن تو نیمه نخست
ناری و بادی یازده بحساب ٭ چارده خاک و شانزده چو تر آب
گر نداری تو این سخن مهمل

در خاتمه کتاب

شکل رمل کرد دقت همه حل
ای محمد خصال و خضر نفس ٭ ترک کن ترک این هوا و هوس
موسی کوه طور سینائی ٭ عیسی نفس روح گویائی
زانکه اسرارهای پنهانی ٭ کس نکرد راست فاش تا دانی
سر به علم رمل هست اسرار ٭ تو چرا میکنی چنین اظهار
مختصر کن بدین روایت ٭ گرچه گفتی لبی حکایت
گل این بوستان چو رفتی تو ٭ ختم کن هم بدین که گفتی تو

[illegible]

هر کرا عقل با نظام بود ؛ این قدر مرد را تمام بود

دارم از دوستان کنون امید ؛ که بماناد نامشان جاوید

که روانم بخیر شاد کنند

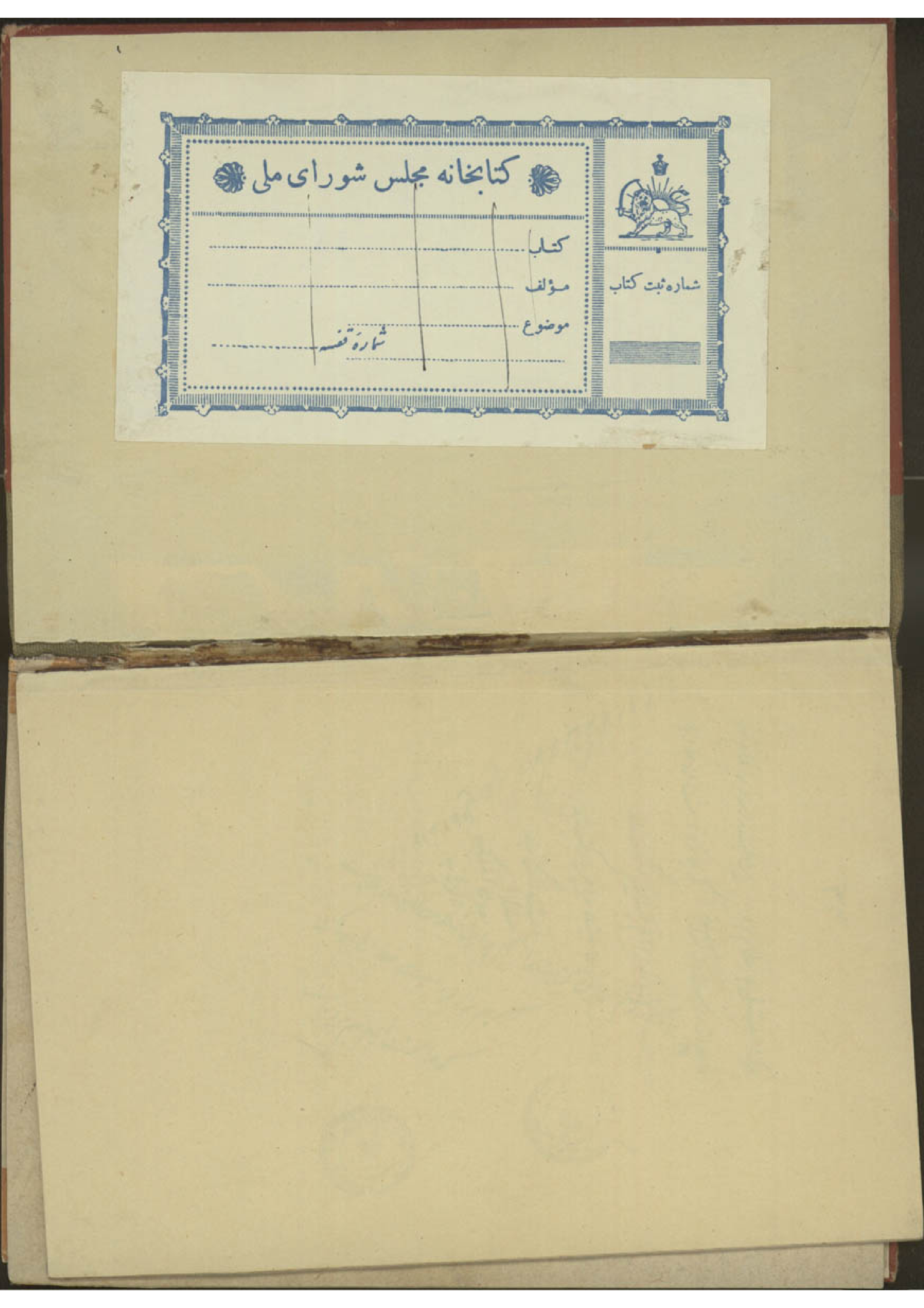
بدعائی مرا چو یاد کنند

تمت الکتاب

سنه ۱۰۲۱

بعون الملک

الوهاب


کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
کتاب
مؤلف
موضوع
شمارهٔ قفسه

